

♦ "درسی کوتاه و فشرده درباره تحولات جدید" "اقتصاد کلان"

مترجم: دکتر محمود ختائی
دانشگاه علامه طباطبائی

نویسنده: گریگوری مانکیو
دانشگاه هاروارد و ان - پی - آر.

A Quick Refresher Course in Macroeconomics By Gregory Mankiw

Harvard University and Nber

Journal of Economic Literature

Vol. XXVIII (December 1990). PP . 1645 - 1660

□ مقدمه :

بیست سال پیش یادگیری اقتصاد کلان آسانتر بود. اقتصاددانان کلان از پاسخ‌های خود به پرسش‌هایی مانند "چه عواملی موجب نوسان‌های تولید و اشتغال می‌شوند؟" و "چگونه سیاست‌های اقتصادی باید با این نوسان‌ها مقابله کنند؟" احساس اطمینان خاطر

بیشتری می‌کردند.^۱

در کتاب‌های درسی، الگوی پذیرفته شده برای اقتصاد، الگوی IS - LM بود. جان هیکس^(۷۷) (۱۹۳۷) این الگو را براساس نظریه جان مینارد کینز^(۷۸) (۱۹۳۶) که خود زمانی نظریه‌ای انقلابی به شمار می‌رفت، تنظیم کرده بود و این الگو از آن زمان تغییر زیادی نکرده بود. نظر به فرض ثبات سطح قیمت‌ها در الگوی IS - LM، انواعی از منحنی‌های فیلیپس نیز برای منظور کردن تعدیل قیمت‌ها به آن اضافه شده بودند. بعضی‌ها تصور می‌کردند با توجه به ویژگی نرخ [بیکاری] طبیعی در منحنی فیلیپس، اقتصاد در بلندمدت از مکانیزم تنظیم خودکار برخوردار است.

به جهت کاربردی، نتیجه اتفاق نظر فوق ساختن الگوهای بزرگ اقتصادسنجی کلان مانند الگوی MPS^(۶) بود. تکمیل اینگونه الگوها موضوع رساله‌های زیادی قرار گرفت و تصمیم‌گیرندگان [اقتصادی] در بخش‌های عمومی و خصوصی با اطمینان خاطر از این الگوها برای پیش‌بینی سری‌های زمانی متغیرهای اصلی اقتصادی و ارزیابی آثار سیاست‌های مختلف اقتصادی استفاده می‌کردند.

ولی امروزه دیگر اقتصاددانان کلان در مقایسه با گذشته در مورد پاسخ‌هایشان اطمینان خاطر کمتری دارند. الگوی IS - LM به ندرت به مجلات تخصصی معروف راه می‌یابد. بعضی از اقتصاددانان، این نوع الگو را هم چون بازمانده‌ای قدیمی از دوران گذشته دانسته و لذا دیگر زحمت تدریس آن را نیز به خود نمی‌دهند. در کنفرانس‌های علمی، خیلی به ندرت، آن هم غالباً با استهزاء به الگوهای بزرگ اقتصادسنجی کلان اشاره می‌شود. امروزه دیگر غیرمحتمل است که دانشجوی دوره تحصیلات تکمیلی، رساله خود را به تصحیح و تکمیل بخش کوچکی از الگوی MPS اختصاص دهد.

۱ - پیش از مقدمه، مانکیو عنوان می‌نماید که گرچه این مقاله جدید است ولی عمدتاً براساس مقاله قبلی وی تحت عنوان "تحولات جدید اقتصاد کلان: درسی خیلی کوتاه و فشرده برای به هنگام شدن" در مجله پول، اعتبار و بانکداری، اوت ۱۹۸۹^(۱) تنظیم شده است. در همین زمینه مانکیو از موسی ابراموویتز^(۲)، دیوید لیدلر^(۳) و توماس میرر^(۴) به خاطر اظهار نظرهایشان و از بنیاد ملی علوم^(۵) به خاطر حمایت‌های مالی سپاسگزاری می‌نماید.

در مقابل این تغییرات تندی که در دیدگاه اقتصاددانان کلان دانشگاهی نسبت به رشته مورد مطالعه آنها پیش آمده در دیدگاه اقتصاددانان کلان کاربردی از جهت نحوه تحلیل اقتصاد، تغییری اساسی مشاهده نمی‌شود. در میان سیاست‌گذاران و مطبوعات، الگوی IS - LM به همراه منحنی فیلیس کماکان بهترین روش برای توضیح مباحث سیاست‌های اقتصادی است. اقتصاددانان در واحدهای اقتصادی و در واحدهای دولتی به استفاده از الگوهای بزرگ اقتصادسنجی کلان برای پیش‌بینی و تحلیل سیاست‌های اقتصادی ادامه می‌دهند. از این‌رو تحول علمی بیست سال گذشته اثری نسبتاً جزئی بر اقتصاد کلان کاربردی داشته است.

چرا چنین شکاف بزرگی میان اقتصاد کلان دانشگاهی و اقتصاد کلان کاربردی به وجود آمده است. به نظر بعضی از دانشگاهیان علت این است که بکارگیرندگان نظریات اقتصادی از وضعیت معاصر حرفه خود عقب افتاده‌اند و چون نمی‌توانند با پیشرفت سریع این رشته همگام باشند به استفاده از الگوهای قدیمی ادامه می‌دهند. ولی این دیدگاه خودخواهانه مورد تردید است، زیرا نقض‌کننده یکی از خصوصیات پایه‌ای تعادل اقتصادی است: این دیدگاه فرض می‌کند که فرصت‌های سودآور می‌توانند مورد استفاده قرار نگیرند. اگر تحولات جدید اقتصاد کلان به جهت عملی سودآور هستند می‌بایست به خدمت گرفته می‌شدند. مشاهده این نکته که تحولات اخیر اثری جزئی بر اقتصاد کاربردی داشته‌اند، حداقل این پیش‌فرض را مطرح می‌کند که آنها از فایده عملی کمی برای اقتصاد کاربردی برخوردار بوده‌اند.

در نتیجه‌گیری ممکن است دچار این وسوسه شویم که چون پژوهش‌های ۲۰ سال گذشته اقتصاد کلان اثری جزئی بر اقتصاددانان کاربردی داشته‌اند، بی‌ارزش هستند. اما از این نتیجه‌گیری هم نمی‌توان اطمینان خاطر داشت؛ ۲۰ سال گذشته گرچه دوره‌ای پُر بازده برای اقتصاد کلان بوده است ولی تحولات جدید از نوعی نبوده‌اند که بتوانند به سرعت توسط اقتصاددانان کاربردی به کار گرفته شوند.

□ الف - مثالی تاریخی برای اقتصاد کلان

داستانی از تاریخ علوم می‌تواند به فهم وضعیت فعلی اقتصاد کلان کمک نماید. از

آنجائی که در تاریخ علوم تخصص ندارم، صحت داستان رانمی توانم تضمین کنم. اما صرف نظر از میزان صحت کامل و دقیق آن، داستان می تواند به ظرافت به عنوان یک مثال تاریخی، مصداقی از وضعیت اقتصاد کلان معاصر باشد.

حدود پانصد سال پیش نیکلای کپرنیک^(۷) عنوان داشت که خورشید و نه زمین مرکز منظومه شمسی است. او در آن زمان به اشتباه فکر می کرد که کرات، مداری دایره ای شکل دارند ولی امروز ما می دانیم که این مدارها بیضی شکل هستند. نظام اولیه کپرنیک در مقایسه با نظام غالب بطلمیوسی^(۸) که بر مرکزیت زمین استوار بود، دقیق تر بوده و در نهایت نیز ثابت کرد که مفیدتر است. اما در آن زمان و سال های بسیاری بعد از آن چنین عنوان می شد که در عمل نظام کپرنیک به خوبی نظام بطلمیوسی نیست و برای پیش بینی موقعیت کرات آسمانی، نظام بطلمیوسی از برتری برخوردار است. حال خودتان را یک ستاره شناس دانشگاهی و سپس یک ستاره شناس کاربردی فرض کنید و تصور کنید که کپرنیک برای اولین بار نظریه خود را منتشر نموده است. اگر شما ستاره شناسی دانشگاهی می بودید، پژوهش های خود را به بهبود نظام کپرنیک اختصاص می دادید. نظام کپرنیک در جهت شناخت حرکات کرات، به صورتی قانع کننده و در عین حال ساده و خردمندانه امیدبخش تر بود.

اما اگر شما ستاره شناسی کاربردی می بودید به استفاده از نظام بطلمیوسی ادامه می دادید. ناوبری کشتی با نظام امیدبخش تر ولی کم دقت تر کپرنیک غیرعقلانه بود. در دوره زمانی بلافاصله پس از کپرنیک، وضعیت حاکم علمی مستلزم جدائی عملیاتی میان ستاره شناسان دانشگاهی و کاربردی بود. این جدائی منطقی و در حقیقت بهینه بود.

من در این مقاله بعضی از تحولات اخیر اقتصاد کلان را بررسی نموده ام. مخاطبان خاص من اقتصاددانان کاربردی در واحدهای اقتصادی و در دانشگاه های دولتی هستند که غالباً پژوهش های جدید را مجموعه ای سرگرم کننده، گیج کننده و گستاخانه می دانند. هدف من مردد کردن آنان نیست، بلکه می خواهم درست مثل پیشنهاد کپرنیک در زمینه نظام مرکزیت خورشید^(۹) که راهی را برای فهم بهتر حرکات کرات نشان می داد، توضیح دهم که تحولات اخیر اقتصاد کلان، راهی را نشان می دهند که

می تواند به شناخت بهتر اقتصاد منتهی شود. دوباره درست همانگونه که کپرنیک در هنگام حیات، پذیرش کامل نظریه خود را ندید ما نیز نباید انتظار داشته باشیم که تحولات اخیر، فارغ از اینکه تا چه میزان امیدبخش هستند، بتوانند در آینده ای نزدیک استفادی زیادی به لحاظ کاربردی داشته باشند. البته در بلندمدت بسیاری از این تحولات به صورتی گسترده، چگونگی تفکر اقتصاددانان را درباره اقتصاد و سیاست های اقتصادی تغییر خواهند داد..

□ ب - از میان رفتن اتفاق نظر حاکم

اتفاق نظری که تا اوایل دهه ۱۹۷۰ در زمینه اقتصاد کلان وجود داشت در این زمان از دو جهت تجربی و نظری شکاف برداشته و از هم پاشید. اشکال تجربی این بود که نظریه حاکم نتوانست با نرخ های فزاینده تورم و بیکاری موجود در دهه ۱۹۷۰ به درستی مقابله نماید. اشکال نظری این بود که براساس نظریه حاکم، فاصله ای میان اصول اقتصاد خرد و مباحث اقتصاد کلان وجود داشت و این فاصله بزرگتر از آن بود که بتواند اقتصاددانان را خردمندانه قانع نماید.

این دو اشکال در کنار هم به صورتی غم انگیز و در عین حال کاملاً عمیق در پیش بینی معروف میلتون فریدمن^(۱۰) (۱۹۶۸) و ادموند فلیس^(۱۱) (۱۹۶۸) توضیح داده شده است. برطبق منحنی ساده فلیس، اگر سطح تورم دائمی بالا را نادیده بگیریم می توانیم برای همیشه به سطح پائینی از بیکاری رسیده و آن را حفظ نماییم. در اواخر دهه ۱۹۶۰ زمانی که هنوز اتفاق نظر حاکم از قدرت برخوردار بود، فریدمن و فلیس براساس اصول اقتصاد خرد این بحث را مطرح کردند که اگر سیاست گذاران سعی کنند از رابطه تجربی میان تورم و بیکاری بهره کشی کنند، این رابطه از هم خواهد پاشید. استدلال آنها این بود که نرخ طبیعی یا تعادلی بیکاری بستگی به عرضه کار، تقاضای کار، زمان بهینه برای جستجوی [شغل و کارگر] و سایر ملاحظات اقتصاد خرد داشته و به متوسط نرخ رشد پول بستگی ندارد. وقایع بعدی ثابت کردند که فریدمن و فلیس محق بوده اند: تورم بدون کاهش دائمی بیکاری افزایش یافت.

فروپاشی منحنی فلیس و پایداری فریدمن و فلیس، اقتصاددانان کلان را برای

پذیرش حمله جامع تر رابرت لوکاس^(۱۲) (۱۹۷۶) آماده نمود. لوکاس عنوان نمود از جهت اصول اقتصاد خرد، بسیاری از روابط تجربی که مبنای الگوهای بزرگ اقتصادسنجی کلان هستند وضعیتی بهتر از منحنی فیلپس ندارند. به صورت اخص عنوان نمود که تصمیمات مربوط به تعیین متغیرهای اقتصادی کلان مانند مصرف و سرمایه گذاری به میزانی گسترده به انتظارات در مورد چگونگی موقعیت آتی اقتصاد بستگی دارند. الگوهای اقتصادسنجی کلان به مسئله انتظارات کم توجهی نموده و غالباً متوسل به جانشین‌هایی ظاهراً موجه ولی اختیاری می‌شوند. لوکاس نشان داد که گرچه مداخلات ناشی از سیاست‌های اقتصادی موجب تغییر چگونگی شکل‌گیری انتظارات افراد در مورد آینده می‌شوند، ولی جانشین‌های انتظارات در الگوهای اقتصادسنجی کلان قادر به منظور نمودن این تغییر شکل‌گیری نیستند. لوکاس نتیجه گرفت که پس این الگوها نباید برای ارزیابی اثر سیاست‌های مختلف اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند.

"انتقاد لوکاس" فریاد شروع حمله برای جوانان ستیزه‌جویی شد که قصد نابودی اتفاق نظر حاکم را داشتند. مدافعان نظریه حاکم پاسخ دادند که استفاده کنندگان از الگوهای اقتصادسنجی کلان از پیش، از مسئله‌ای که لوکاس با بیانی مستدل و قوی ارائه کرده بود مطلع بوده‌اند و علیرغم انتقادات، اگر الگوها با دقت و در جای خود استفاده شوند می‌توانند حاوی اطلاعات زیادی باشند و گرچه به جهت اصولی، انتقاد لوکاس درست است ولی به لحاظ عملی مهم نیست. به این مدافعات توجهی نشد.

همانگونه که اشاره کردم اتفاق نظر حاکم به جهت پیدایش دو شکاف از هم پاشید. هر دو شکاف در این مسئله نقشی اساسی داشتند. نه شکاف تجربی و نه شکاف نظری هیچ کدام به تنهایی برای از هم پاشیدگی کفایت نمی‌کرد. بررسی این دو جریان برای تاریخ تحولات فکری تمرینی آموزنده است.

فرض کنید که الگوهای اقتصادسنجی کلان در توضیح وقایع دهه ۱۹۷۰ ناتوانی نشان داده بودند اما اقتصاددانان کلان از مبانی نظری این الگوها مطمئن می‌بودند؛ چنانکه غالباً مدافعان اتفاق نظر حاکم اظهار می‌دارند، بخش بزرگی از تورم رکودی دهه ۱۹۷۰ می‌تواند مربوط به شوک عرضه ناشی از تصمیمات اوپک^(۱۳) باشد و بقیه

آن نیز می‌تواند مانند همیشه به چند پسماند بزرگ نسبت داده شود. در این صورت واریانس ناهمسانی^(۱۴) هرگز دلیلی برای کنار گذاشتن الگوئی نیست که از جهات دیگر درست است.

بالعکس، فرض کنید که الگوهای اقتصادسنجی کلان در دهه ۱۹۷۰ عملکرد تحسین آمیزی می‌داشتند ولی فریدمن، فلیس و لوکاس کافی نبودن مبانی خرد این الگوها را توضیح می‌دادند. در این حالت مبانی سست الگوها فقط موجب تکان کوچکی در ثبات نظری می‌شد. پیش‌بینی‌های فریدمن و فلیس، حتی بدون اینکه به آزمون گذارده شوند، به فراموشی سپرده می‌شدند. احتمالاً انتقاد لوکاس فقط در محافل نظری خاص ظاهر می‌شد، اما عکس‌العمل این بود که "چیزی را که خراب نیست درست نکن".

البته پیش آمد چنین بود که الگوهای اقتصادسنجی کلان و اتفاق نظر حاکم هم از جهت تجربی و هم از جهت نظری مردود شوند. مردود شدن اتفاق نظر حاکم سردرگمی، تشتت و هیجانی در اقتصاددانان کلان بوجود آورد که هنوز هم ادامه دارد.

□ پ - گرایش‌های پژوهشی

بیشتر پژوهش‌های اقتصاد کلان در ۲۰ سال گذشته سعی نموده‌اند به مسائلی پردازند که موجب فروپاشی اتفاق نظر حاکم گردیدند. اقتصاددانان تلاش‌هایی جدید و فشرده در جهت ساختن اقتصاد کلان بر مبانی استوار خرد انجام داده‌اند. در خیلی از موارد، ضرورت مرتبط بودن پژوهش‌ها با مسائل جاری اقتصادی کنار گذاشته شده است. از دیدگاه کسانی که با اقتصاد کلان کاربردی سروکار دارند، بیشتر این پژوهش‌ها برای خواص بوده و بی‌فایده‌اند و واقعاً نیز این ادعا از دیدگاه مقاصد کاربردی درست است.

اجازه بدهید تحولات اخیر اقتصاد کلان را به سه گروه تقسیم کنم. نوع طبقه‌بندی پیشنهادی مانند طبقه‌بندی اکثر مفاهیم پیچیده، ناقص می‌باشد. بعضی از تحولات در درون بیش از یک گروه قرار می‌گیرند. و طبیعتاً تعدادی هم در هیچ یک از سه گروه

قرار نمی‌گیرند. ولی به هر حال طبقه‌بندی مفید است، زیرا به فهم انگیزه‌ها و اهداف طرح‌های پژوهشی اخیر بسیاری از اقتصاددانان کلان‌دانشگاهی کمک می‌کند. گروه بزرگی از پژوهش‌ها سعی بر این دارند که الگوسازی در قسمت انتظارات به شیوه‌ای رضایت‌بخش‌تر از شیوه معمول ۲۰ سال گذشته باشد. از توجه دقیق‌تر به چگونگی منظور نمودن انتظارات غالباً نتایجی جدید و حیرت‌انگیز از الگوهای معمولی حاصل می‌گردد. احتمالاً پذیرش گسترده اصل انتظارات عقلانی به تنهایی بزرگترین تغییر اقتصاد کلان طی دو دهه گذشته است.

گروه دومی از پژوهش‌ها سعی در توضیح مفاهیم اقتصاد کلان با استفاده از الگوهای کلاسیکی جدید^(۱۵) دارند. این الگوها مبتنی بر فرض تعدیل مداوم قیمت‌ها برای تعادل عرضه و تقاضا هستند. بیست سال پیش معمولاً اقتصاددانان کلان فرض می‌کردند که شکلی از نظریه عدم تسویه بازار^(۱۶) برای توضیح نوسان‌های اقتصادی ضروری است. پژوهش‌های اخیر نشان داده است که الگوهای مبتنی بر تسویه بازار، نتایجی غنی‌تر از آنچه که در گذشته تصور می‌شد دارند و نمی‌توانند به آسانی کنار گذاشته شوند.

گروه سومی از پژوهش‌ها سعی در دوباره‌سازی اقتصاد کلان با استفاده از الگوهای کینزی جدید^(۱۷) دارند. روش این گروه آخر بسیار منطبق بر الگوهای متداول در کتاب‌های درسی است که الگوی IS - LM را با منحنی جدید فیلیپس ادغام می‌نمایند. به نظر می‌رسد این گروه از پژوهش‌ها سعی دارند تحلیل کینزی معمول در کتاب‌های درسی را بر مبنای استوارتری از اقتصاد خرد بنا نمایند.

□ انتظارات:

مفهوم انتظارات عقلانی ریشه در مقاله درخشان، ولی نادیده گرفته شده جان مات^(۱۸) (۱۹۶۱) دارد. معمولاً اقتصاددانان فرض می‌کنند که بنگاه‌ها به صورتی عقلانی سود خود را به حداکثر می‌رسانند و مصرف‌کنندگان نیز به صورتی عقلانی مطلوبیت خود را به حداکثر می‌رسانند. عدم فرض برخورد عقلانی توسط واحدهای اقتصادی در هنگام شکل‌گیری انتظاراتشان قبول تناقض رفتاری آنها خواهد بود.

از زمان فروپاشی اتفاق نظر حاکم، فرض انتظارات عقلانی در تحقیقات اقتصاد کلان مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. درست همانگونه که فرض حداکثر کردن مطلوبیت هیچ نتیجه تجربی خاصی ندارد. فرض انتظارات عقلانی نیز به تنهایی هیچ نتیجه تجربی مستقیمی ندارد و فرض انتظارات عقلانی به همراه سایر فرضیه‌های کمکی که زمان طرح بسیاری از آنها قبل از عنوان شدن انتظارات عقلانی بوده و به نوبه خود به نظر غیر قابل ایراد نیز می‌رسند، می‌تواند نتایجی ژرف و تکان‌دهنده داشته باشد.

□ الف - نامرتب بودن سیاست‌ها

یکی از اولین و در عین حال مجادله برانگیزترین کاربردهای انتظارات عقلانی توسط توماس سارجنت^(۱۹) و نیل والاس^(۲۰) (۱۹۷۵) صورت پذیرفت. آنها عنوان داشتند که سیاست سیستماتیک [دائمی و منظم] پولی با تولید و اشتغال مرتبط نیست. برای رسیدن به این نتیجه، سارجنت و والاس فقط انتظارات عقلانی را در منحنی فیلیس که فریدمن و فلیس به آن عامل انتظارات^(۲۱) را افزوده بودند به کار گرفتند. نتیجه این بود که تورم از نوع منتظره بر بیکاری اثری ندارد ولی تورم از نوع غیر منتظره بیکاری را موقتاً به نرخ پائین تر از نرخ طبیعی آن می‌رساند. البته براساس فرض انتظارات عقلانی، مردم را نمی‌توان با وقایع سیستماتیک یا سیاست‌هایی که به صورت یکنواخت و مستمر اتخاذ می‌شود غافلگیر نمود. سارجنت و والاس استدلال نمودند که سیاست پولی سیستماتیک فقط می‌تواند تورم، آن هم از نوع منتظره و نه از نوع غیر منتظره ایجاد نماید و بنابراین تورم نمی‌تواند، بر بیکاری اثر گذارد. اگر این توضیح به جهت دنیای حقیقی درست باشد، نتیجه این می‌شود که قواعد سیاست‌های اقتصادی مانند "افزایش رشد پولی به هنگام حرکت اقتصاد به طرف رکود" مؤثر نیست. زمانی ابهام فراوانی در مورد مفهوم نتیجه فوق وجود داشت. بعضی اوقات گفته می‌شد، نامرتب بودن سیاست‌ها ناشی از انتظارات عقلانی نیست. همانگونه که استانیلی فیشر^(۲۲) (۱۹۷۷) نشان داد، می‌توان با انتظارات عقلانی، الگوهایی ساخت که مطابق با آنها سیاست پولی سیستماتیک بتواند در تثبیت اقتصادی مؤثر باشد. براساس الگوی

فیشر که در آن مزدهای چسبیده نقشی حیاتی ایفاء می‌نمایند، علیرغم حضور انتظارات عقلانی، سیاست‌های کینزی تجویز می‌شود.

اهمیت مقاله سارجنت - والاس به سبب مسئله نامرتبط بودن سیاست‌ها نبود، بلکه به سبب کمک آن در اشاعه استفاده از انتظارات عقلانی در اقتصاد کلان بود. این مقاله نشان داد که الگوها می‌توانند بدون جایگزین کردن شاخص‌های دلخواهانه برای انتظارات حل شوند و نتایج آن در هنگام به کارگیری انتظارات عقلانی می‌توانند خیلی متفاوت از نتایج معمول باشند. مقاله سارجنت و والاس یکی از اولین مواردی بود که انتظارات عقلانی را در اقتصاد کلان به کار گرفت و به روشنی اهمیت بالقوه آن را به لحاظ کاربردی توضیح داد.

زمانی که اقتصاددانان کلان متوجه نقش محوری انتظارات شدند بسیاری از پرسش‌ها نیز شکل جدیدی یافتند. منظور نمودن این موضوع که چگونه تصمیم گیرندگان بخش خصوصی به صورتی مناسب با مقتضیات، انتظارات خود را شکل می‌دهند موجب شد که کار عمده اقتصاددانان دانشگاهی در زمینه کلان، تجدید تفکر در نظریه اقتصاد کلان گردد و این موضوع جایگزین پژوهش‌های مربوط به الگوهای بزرگ اقتصادسنجی کلان شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

□ ب - قاعده در مقابل تشخیص

یکی از پرسش‌های متعدد و شاید مهم‌ترین آنها که دوباره مورد بررسی قرار گرفت، این بود که سیاست‌های بخش عمومی باید براساس قاعده و یا تشخیص هدایت شوند. بعضی از مؤلفان، دلایلی جدید و غالباً قانع‌کننده ارائه داده‌اند که بر اساس آنها هنگامی که نتایج سیاست‌ها بستگی به انتظارات تصمیم‌گیرندگان بخش خصوصی داشته باشند، سیاست‌هایی که براساس تشخیص هدایت شوند مورد تردید واقع می‌شوند فین کیلند^(۲۳) و ادوارد پرسکات^(۲۴)، (۱۹۷۷)، گیلر مو کالوو^(۲۵) (۱۹۷۸)، فیشر (۱۹۸۰)، رابرت بارو^(۲۶) و دیوید گوردون^(۲۷) (۱۹۸۳).

بحث بر علیه سیاست‌های مبتنی بر تشخیص به صورت خیلی ساده‌ای با کمک یک مثال نه اقتصادی، بلکه سیاسی توضیح داده می‌شود. به صورت مشخص، مثال درباره

سیاست دولت در مورد مذاکره با ربایندگان برای آزادی گروگان‌ها است. سیاست اعلام شده آمریکا و کشورهای زیادی این است که دولت‌ها در مورد گروگان‌ها با ربایندگان مذاکره نخواهند نمود. مقصود از چنین اعلامی بر حذر داشتن ربایندگان از گروگان‌گیری می‌باشد: اگر از آدم‌ربائی هیچ چیز حاصل نشود، ربایندگان عقلانی (که عاقلانه تصمیم‌گیری می‌نمایند) اقدام به گروگان‌گیری نخواهند نمود. اما در واقع ربایندگان به قدر کافی عاقل هستند که بدانند زمانی که گروگان‌گیری واقع شود ممکن است سیاست اعلام شده، ضمانت اجرایی کمی داشته باشد و سوسه تأمین آزادی گروگان‌ها در قبال دادن امتیازات بر سیاست اعلام شده غالب گردد. تنها راه بر حذر داشتن ربایندگان واقعاً عقلانی این است که به طریقی موضوع تشخیص [یا صلاح‌دید] توسط سیاست‌گذاران کنار گذاشته شود و آنها متعهد به قاعده هرگز مذاکره نکنید باشند. اگر واقعاً سیاست‌گذاران قادر به دادن امتیاز نباشند انگیزه گروگان‌گیری به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش خواهد یافت.

مسئله مشابه ولی نه به آن اندازه سوزناک، در مورد هدایت سیاست پولی است. مشکل مقام پولی را به جهت لزوم توجه به تورم و بیکاری، در دنیائی که منحنی فیلیپس همراه با عامل انتظارات حاکم است، در نظر بگیرید. مقامات علاقمند هستند که افراد تورم پائینی را انتظار داشته باشند تا بتوان مبادله خوبی میان تورم و بیکاری داشت. اما اعلام سیاست تورم پائین به تنهایی کارساز نیست. زمانی که انتظارات شکل گرفت امکان تقلیل بیکاری برای مقامات انگیزه‌ای می‌شود تا در مورد سیاست اعلام شده تغییر موضع دهند. عاملان اقتصادی در بخش خصوصی نیز از انگیزه تغییر موضع مطلع بوده و بنابراین از ابتدا سیاست اعلام شده را عیناً باور نمی‌کنند. همانطور که رئیس جمهور در هنگام بحران گروگان‌گیری به تلخی و سوسه می‌شود که برای آزادی گروگان‌ها با ربایندگان مذاکره نماید، یک مقام پولی صاحب تشخیص نیز به تلخی و سوسه می‌شود تا با ایجاد تورم، بیکاری را تقلیل دهد و درست همانطور که ربایندگان، ارزش حال امکان عدم اعمال سیاست اعلام شده "هرگز مذاکره نکنید" را برآورد می‌نمایند. عاملان اقتصادی در بخش خصوصی نیز ارزش حال سیاست‌های اعلام شده در مورد تورم پائین را برآورد می‌کنند.

نتیجه حیرت‌آور تحلیل این خواهد بود که اگر امکان تشخیص [یا صلاحدید] از سیاست‌گذاران سلب شود آنها به اهدافشان بهتر خواهند رسید. در مورد گروگان‌گیری، اگر دولت‌ها متعهد به قاعده ظاهراً خشن به حال خود رها کردن گروگان‌ها باشند، گروگان‌های کمتری گرفته شده و تعداد کمتری نیز کشته خواهند شد. در مورد سیاست پولی، اگر مقام پولی متعهد به سیاست تورم صفر باشد تورم پائین‌تر، بدون بیکاری بالاتر تحصیل خواهد شد.

این نظریه در مورد سیاست پولی یک نتیجه کوچک ولی مهم دیگری را نیز به همراه دارد. در شرایط خاصی مقام پولی با حق تشخیص به همان نتیجه‌ای می‌رسد که مقام پولی متعهد به قاعده ثابت تورم صفر می‌رسد. اگر مقام پولی از تورم خیلی بیشتر از بیکاری تنفر داشته باشد. تورم [علیرغم امکان اعمال صلاحدید برای مقام پولی] نزدیک صفر خواهد بود، زیرا خود مقام پولی گرایش کمی برای ایجاد تورم دارد. این یافته، رهنمودی است برای کسانی که وظیفه تعیین مدیران بانک‌های مرکزی را به عهده دارند. به جای وضع قاعده ثابت می‌توانند اشخاصی را منصوب نمایند که شدیداً از تورم متنفر هستند.

مسئله‌ای که اینجا در زمینه گروگان‌ها و سیاست پولی مطرح گردید، عموماً ناسازگاری زمانی سیاست بهینه^(۲۸) نامیده می‌شود. این موضوع در زمینه‌های دیگری نیز پیش می‌آید. مثلاً ممکن است دولت به منظور انباشتگی سرمایه اعلام نماید که مالیات بر سرمایه گرفته نخواهد شد، ولی همین که تشکیل سرمایه صورت گرفت ممکن است دچار این وسوسه شود که چون مالیات بر سرمایه موجود اثر توزیعی ندارد، از وعده قبلی خود عدول نماید. به عنوان مثال دیگر، ممکن است دولت اعلام نماید تمامی افرادی که از پرداخت مالیات فرار کنند تحت تعقیب قرار خواهند گرفت، ولی زمانی که فرار از پرداخت مالیات صورت گرفت، ممکن است دولت دچار وسوسه اعلام عفو مالیاتی^(۲۹) برای وصول مقداری مالیات اضافی گردد. به عنوان مثال سوم، دولت ممکن است برای تشویق ابداعات اعلام نماید که مخترعین تولیدات جدید از حق انحصاری برخوردار هستند، اما پس از اختراع تولیدات ممکن است دچار این وسوسه شود که امتیاز ثبت اختراع^(۳۰) را لغو نماید تا بهم ریختگی ناشی از

قیمت‌گذاری واحدهای انحصاری را از میان بردارد. در هر یک از موارد فوق کارگزاران عقلانی، آگاه از انگیزه دولت برای عدول از نظر اولیه خود بوده و چنین انتظاری بر رفتار آنها اثر می‌گذارد. راه‌حل ممکن، سلب حق تشخیص دولت از طریق ملزم کردن آن به قاعده ثابت است.

□ پ - انتظارات عقلانی در کارهای تجربی

تا این مرحله تأکید بر تحولات نظری اقتصاد کلان بوده است. اما پذیرش گسترده انتظارات عقلانی به عنوان یک اصل روش‌شناسی، اثر ژرفی بر کارهای تجربی نیز داشته است. با تمرکز توجه به چگونگی رفتار عاملان اقتصادی در شرایط عدم اطمینان، انقلاب انتظارات عقلانی، روش اقتصاددانان کلان را برای به فرمول در آوردن نظریه‌ها و استفاده از ارقام برای آزمون آنها تغییر داده است.

نظریه درآمد دائمی مصرف، نمونه‌ای از مباحثی است که به صورت گسترده در سایه انتظارات عقلانی مورد بررسی مجدد قرار گرفته است. در مقاله‌ای پر مغز، رابرت هال^(۳۱) (۱۹۷۸) نتیجه‌ای ساده و حیرت‌آور از نظریه درآمد دائمی می‌دهد: بدین ترتیب که تغییرات در مصرف غیرقابل پیش‌بینی است. برابر نظریه درآمد دائمی، مصرف‌کنندگان که با محدودیت بودجه‌ای بین زمانی روبرو هستند، نهایت سعی را می‌کنند که مسیر مصرف آنها در طول زمان یکنواخت باشد. در نتیجه، مصرف، انعکاس انتظارات مصرف‌کنندگان در مورد درآمد آتی آنها است. مصرف فقط زمانی تغییر می‌کند که مصرف‌کنندگان در انتظاراتشان تجدیدنظر بنمایند. اگر مصرف‌کنندگان تمامی اطلاعات موجود را به صورتی بهینه استفاده کرده باشند، تجدیدنظر در انتظارات و بنابراین تغییرات در مصرف نیز باید غیرقابل پیش‌بینی باشند. هال در جوهر بحث خود منطق فرضیه بازارهای کارآمد^(۳۲) را که اقتصاددانان از گذشته‌ای طولانی برای توضیح غیرقابل پیش‌بینی بودن قیمت‌های سهام استفاده می‌نموده‌اند در مورد فرضیه درآمد دائمی به خدمت گرفته است.

به فرمول در آوردن فرضیه درآمد دائمی به صورت فوق، آزمون آن را ساده می‌کند. کافی است که فقط رگرسیون تغییرات مصرف را در قبال مجموعه‌ای از

متغیرهای تأخیری برآورد نمود تا ملاحظه شود آیا این متغیرها می‌توانند تغییرات مصرف را پیش‌بینی نمایند یا خیر. هنگامی که حال این رگرسیون‌ها را برآورد کرد، در مقابل حیرت بسیاری از اقتصاددانان دریافت که حداقل به عنوان یک تقریب اولیه، نظریه در این آزمون قبول شده است. تغییرات فصلی مصرف کل تا حدود زیادی غیرقابل پیش‌بینی است. مصرف همانند قیمت سهام، یک گام تصادفی^(۳۳) به شمار می‌رود.

برای ملاحظه اینکه برداشت‌ها تا چه اندازه انقلابی است، چگونگی اندازه‌گیری موفقیت را توسط یک پژوهشگر تجربی در نظر بگیریم. بیست سال پیش پژوهش تجربی در مورد مصرف غالباً مستلزم تخمین توابع مصرف بود. میزان موفقیت با تطبیق معادله تخمین زده شده بر ارقام موجود اندازه‌گیری می‌شد، بدین معنی که میزان موفقیت، R^2 بالا بود. حال این مبنا را وارونه نمود، بدین ترتیب که چون او به R^2 پائین رسیده بود، نظریه درآمد دائمی را درست می‌دانست. این اختلاف ناشی از آن است که حال تابع مصرف را تخمین زده است بلکه به جای آن شرط درجه اول بین زمانی یک مصرف‌کننده را بررسی نموده تا کنترل نماید که آیا این مصرف‌کننده در بهینه‌یابی مرتکب خطای سیستماتیک می‌شود یا خیر.

با نگاهی به گذشته روشن است که سهم علمی حال در این زمینه بیش از آنکه محتوایی باشد، جنبه روش‌شناسی داشته است. حال نتیجه می‌گیرد که شواهد به شدت برله فرضیه درآمد دائمی است. پژوهش‌های بعدی که بعضی از آنها براساس برداشت‌ها صورت گرفته نشان داده است که اثر درآمد جاری بر مصرف، قویتر از آنی است که فرضیه درآمد دائمی عنوان می‌نمود، مارژوری فلاوین^(۳۴) (۱۹۸۱)، حال و فردریک میشکین^(۳۵) (۱۹۸۲)، جان کمپبل^(۳۶) و گریگوری مانکیو (۱۹۸۹) و (۱۹۹۰)، چریس کارول^(۳۷) و لورنس سامرس^(۳۸) (۱۹۸۹). هنوز بحث و مجادله زیادی بر سر اعتبار فرضیه درآمد دائمی وجود دارد ولی بدون تردید برای همیشه حال مسائل مورد بحث را تغییر داده است.

زمانی بود که به کارگیری برداشت‌ها انتظارات عقلانی در پژوهش‌های تجربی کاری انقلابی بود ولی امروزه این امر خیلی معمول شده است. پیشرفته‌ترین تحول، مربوط

به روش های معادله اولر^(۳۹) است که تکامل آن براساس کار هال بر مصرف قرار دارد. پژوهشگران این روش ها را در مطالعه عرضه کار، تقاضای کار، مخارج مصرفی بادوام، سرمایه گذاری ثابت بخش خصوصی و انباشتگی موجودی انبار به خدمت گرفته اند. گرچه بعید است که این فنون جدید کاملاً جانشین برداشت های قدیمی اقتصادسنجی گردند ولی به هر حال مکانی همیشگی در جعبه ابزار اقتصاددانان تجربی یافته اند.

□ اقتصاد کلان کلاسیکی جدید:

از آنجائی که انتقاد اولیه هال از روش معمول اقتصاد کلان، تأکید بر نامناسب بودن نحوه برخورد با موضوع انتظارات داشت، اولین وظیفه اقتصاددانان کلان نیز یادگیری چگونگی برخورد با پیش کارگزاران عقلائی بود. در مراحل اولیه انقلاب کلاسیکی جدید بعضی از اقتصاددانان بر این باور بودند که الگوهای اقتصادسنجی کلان می توانند نسبتاً به آسانی تصحیح شوند. به نظر می رسید که در زمینه انتظارات می باید فقط به جای شاخص های جایگزین ناقص، از انتظارات عقلائی استفاده شود. خیلی زود معلوم شد که این نظر بی اندازه خوشبینانه است. کارهای زیادی بود که می بایست انجام می شد. هدف انقلاب کلاسیکی جدید تجدید بنای اقتصادی کلان براساس مبانی اولیه اقتصاد خرد در زمینه ترجیحات و روش فنی تولید بود. اقتصاددانان کلاسیکی جدید این هدف را با حفظ اصول بهینه یابی دائمی افراد و تسویه دائمی بازار که مورد اخیر مجادله انگیز تر است، دنبال نمودند.

□ الف - اطلاعات ناقص

هدف اولیه الگوهای کلاسیکی جدید، توضیح نوسان های اقتصادی از طریق پولی^(۷۹) بود. آنها برای انجام این مهم با قبول فرض اطلاعات ناقص در مورد قیمت ها، مختصری از حالت کامل والرایی^(۴۰) فاصله گرفتند لوکاس (۱۹۷۲) و (۱۹۷۳). فرض شد که افراد در مورد قیمت کالاهائی که خودشان تولید می کنند در مقایسه با قیمت کالاهائی که خریداری می نمایند، آگاهی بیشتری دارند. بنابراین امکان

اشتباه گرفتن تغییرات سطح عمومی قیمت‌ها (که برای افراد نباید اهمیت داشته باشد) با تغییرات قیمت‌های نسبی (که برای افراد باید اهمیت داشته باشد) وجود دارد. تورم پیش‌بینی نشده موجب می‌گردد افراد نتیجه‌گیری کنند که قیمت‌های نسبی کالاهائی که آنها تولید می‌کنند موقتاً بالا رفته و این موضوع موجب تحریک آنان به افزایش عرضه گردد. براساس این مفروضات نتیجه می‌شود که تولید بستگی به انحراف تورم از تورم انتظاری دارد.

گرچه این نوع نظریه نوسان‌های اقتصادی در دهه ۱۹۷۰ مورد توجه زیادی قرار گرفت ولی در سال‌های اخیر پیروان کمتری را به خود جلب کرده است. دلیل کاهش پذیرش همگانی آن روشن نیست. منتقدان نظریه مدعی هستند که اشتباه افراد در مورد سطح عمومی قیمت، نمی‌تواند به صورت موجهی آن قدر بزرگ باشد تا موجب تغییرات گسترده تولید و اشتغال در طول نوسان‌های اقتصادی گردد. بیشتر شواهد تجربی نیز در جهت تأیید نمی‌باشند بارو و زوی هرکوویتس^(۴۱) (۱۹۸۰)، میشکین^(۱۹۸۳)، اما دلایل قابل قبولی نیز وجود ندارند که علت رهائی گسترده این برداشت را توضیح دهند.

□ ب - نوسان‌های اقتصادی حقیقی و مطالعات تجربی

اخیراً آنهائی که در چارچوب کلاسیکی جدید کار می‌کنند، بر نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی^(۸۰) تأکید داشته‌اند جان لانگ^(۴۲) و جارلز پلاسر^(۴۳) (۱۹۸۳)، بارو و رابرت کینگ^(۴۴) (۱۹۸۴)، پرس کات (۱۹۸۶). نظریه با این فرض شروع می‌شود که نوسان‌های تصادفی عمده‌ای به جهت میزان تغییرات فنی وجود دارند و چون نوسان‌های فنی موجب نوسان قیمت‌های نسبی می‌گردند، عقلانی است که افراد عرضه کار و مصرف خودشان را تغییر دهند. برابر این نظریه نوسان‌های اقتصادی بازتاب طبیعی و کارآمد اقتصاد در مقابل تغییرات روش فنی موجود تولید هستند.

نقاط قوت الگوهای نوسان‌های اقتصادی حقیقی در این است که خیلی حساب شده بوده و در عین حال دقیقاً بر اصول اقتصاد خرد استوار هستند. این الگوها بیشتر از نوع معمول تعادل عمومی با ویژگی بین زمانی هستند که از گذشته در مطالعات اقتصاد رشد

به کار گرفته شده و در اینجا فقط مختصری به جهت منظور کردن تغییرات فنی تصادفی تصحیح شده‌اند.

این الگوها به نحو حیرت‌آوری بر سری‌های عمده زمانی منطبق هستند. ادوارد پرس کات نتیجه‌ای تکان‌دهنده می‌گیرد که نوسان‌های اقتصادی معما نیستند بلکه چون نوسان‌های اقتصادی نتایج طبیعی الگوهای معمول رشد هستند، عدم مشاهده نوسان‌های اقتصادی می‌تواند یک معما باشد.

نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی فرض می‌کند که اقتصادها با تغییرات عمده ناگهانی به جهت روش فنی موجود مواجه می‌شوند. براساس بسیاری از الگوهای نوسان‌های اقتصادی حقیقی، دوران کساد، همان دوران عقب‌افتادگی فنی - یعنی کاهش توان فنی جامعه است. منتقدان مدعی هستند که موضوع تغییرات عمده فنی و مخصوصاً بحث عقب‌افتادگی غیرموجه است سامرس (۱۹۸۶)، مانکیو (۱۹۸۹)، به هر حال امروزه معمولاً فرض می‌گردد پیشرفت فنی به صورت تدریجی به وقوع می‌پیوندد.

ثانیاً نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی فرض می‌کند که نوسان‌های اشتغال، انعکاس تغییرات تعداد افرادی است که خواهان کار هستند. از آنجائی که عوامل تعیین‌کننده عرضه کار - مزد حقیقی و نرخ بهره حقیقی - فقط به میزان جزئی تغییر می‌کنند ولی در قبال آن اشتغال به میزان قابل ملاحظه‌ای نوسان می‌یابد. پس براساس این الگوها در طول زمان، اوقات فراغت باید قابلیت جانشینی بالائی داشته باشند. این فرض یا این نتیجه، با بسیاری از مطالعات اقتصادسنجی عرضه کار که با استفاده از اطلاعات مربوط به افراد صورت گرفته، مغایرت دارد. چه این مطالعات نشان می‌دهند که میزان جانشینی بین زمانی جزئی می‌باشد ژزف آلتونجی^(۴۵) (۱۹۸۶). به علاوه این فرض با اعتقاد محکم اولیه بسیاری از اقتصاددان نیز مغایرت دارد که بیکاری گسترده در دوران رکود را عمدتاً غیر داوطلبانه می‌دانند.

ثالثاً نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی فرض می‌کند که سیاست پولی با نوسان‌های اقتصادی مرتبط نیست و نام نظریه نیز با توجه به همین فرض تعیین شده است. پیش از آنکه نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی در اوایل دهه ۱۹۸۰ مطرح گردد، تقریباً همه

اقتصاددانان کلان این فرض را قبول داشتند که پول تعیین‌کننده است. گرچه در مورد توانایی سیاست سیستماتیک پولی به جهت تثبیت اقتصاد، بحث و مجادله وجود داشت ولی در مورد این نکته که سیاست پولی بد می‌تواند موجب عدم تثبیت گردد، اتفاق نظر همگانی ملاحظه می‌شد. نظریه پردازان نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی، ادعای قدیمی کینزی را در مورد همبستگی میان عرضه پول و تولید را که ناشی از درون‌زا بودن عرضه پول می‌دانستند به مبارزه طلبیدند کینگ و پلاس (۱۹۸۴). آنها همچنین اهمیت کمی برای شواهد سرگرم‌کننده آثار سیاست پولی - مانند کارهای ولکر^(۴۶) در مورد ضد تورم در اوایل دهه ۱۹۸۰ - قائل هستند. در حالی که به نظر می‌رسد این شواهد شکل‌دهنده دیدگاه بسیاری از اقتصاددانان باشند.

□ ب - جابجائی‌های بخشی^(۸۱)

نظریه جابجائی‌های بخشی، برداشت دیگری از نوع کلاسیکی جدید در مورد نوسان‌های اقتصادی است که تأکید بر هزینه بالای جابجائی کار میان بخش‌های اقتصادی دارد دیوید لیلین^(۴۷) (۱۹۸۲)، فیشر بلاک^(۴۸) (۱۹۷۸). همانند نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی، نظریه جابجائی‌های بخشی با قائل شدن هیچ‌گونه نقشی برای آشفتنگی‌های پولی به دوگانگی کلاسیکی^(۸۲) می‌رسد. ولی برخلاف نظریه نوسان‌های اقتصادی حقیقی کمی از حالت کامل والراسی فاصله می‌گیرد. بدین ترتیب که فرض می‌کند وقتی کارگری از یک بخش به بخش دیگر جابجا می‌شود، یک دوره بیکاری، شاید مثلاً برای جستجوی شغل، الزامی است. برابر نظریه جابجائی‌های بخشی، دوران‌های کساد، دوران‌هایی هستند که در آنها شوک‌های بخشی زیادتیر بوده و [در نتیجه] جابجائی‌های بخشی بیشتری هم لازم است.

گرچه هنوز در این زمینه کارهای تجربی زیادی انجام می‌شود ولی به نظر می‌رسد شواهد تجربی، نظریه جابجائی‌های بخشی را تأیید نمی‌کنند. اگر در کساد، بیکاری کارگران به صورت داوطلبانه بوده و به سبب جابجائی‌های آنها به مشاغل جدید در بخش‌های دیگر است، باید انتظار داشت بیکاری گسترده همزمان با مشاغل خالی گسترده باشد ولی نوسان‌های ملاحظه‌شده درست خلاف این رفتار را نشان

می‌دهند. نرخ‌های بیکاری گسترده همراه با آنگهی‌های محدود برای نیازمندی‌های شغلی هستند. کاتاراین آبراهام^(۴۹) و لورنس کاتز^(۵۰) (۱۹۸۶). به علاوه گرچه براساس نظریه جابجائی‌های بخشی باید در دوران کساد‌ها کارگران تحرک بیشتری میان بخش‌ها داشته باشند ولی به نظر می‌رسد خلاف آن صادق باشد: میزان تحرک کارگران شدیداً هم‌جهت با نوسان‌های اقتصادی است کووین مورفی^(۵۱) و رابرت توپل^(۵۲) (۱۹۷۸). این یافته‌ها نشان می‌دهند که غیرمحمتمل است نظریه جابجائی‌های بخشی به صورت موجهی منطبق بر نوسان‌های اقتصادی ملاحظه شده باشد.

مدافعان نظریه جابجائی‌های بخشی عنوان می‌نمایند که شواهدی از این نوع قانع‌کننده نیستند. ممکن است فرایند تعدیلات بخشی مستلزم یک دوره بیکاری گسترده و درآمد پائین باشد که این امر تقاضای تولیدات را در همه بخش‌ها کاهش می‌دهد. بنابراین ممکن است حتی اگر کساد‌ها در ابتدا ناشی از لزوم تخصیص دوباره کار میان بخش‌ها باشند، در این دوران‌ها مشاهده گر مشاغل خالی محدود و تحرک محدود کارگران باشیم. در حالت اخیر روشن نیست چگونه به جهت تجربی، نظریه جابجائی‌های بخشی را از نظریه‌های نوسان‌های اقتصادی حقیقی که نوسان‌های اقتصادی در سطح کل اقتصاد را ناشی از مسائل فنی دانسته و نظریه‌های کینزی که نوسان‌های اقتصادی را ناشی از تقاضای کل می‌دانند تمیز قائل شد.

□ اقتصاد کلان کینزی جدید^(۸۳):

در حالی که بسیاری از اقتصاددانان کلان برای توضیح نوسان‌های اقتصادی در چهارچوب حالت کامل والراسی کار می‌کنند. بسیاری از اقتصاددانان نیز در چهارچوب برداشت غیر والراسی که از زمان انتشار کتاب نظریه عمومی کینز تکامل یافته است به مطالعات خود ادامه می‌دهند. سرفصل "کینزی" آنقدر گسترده و مبهم است که پژوهشگران زیادی این اصطلاح را برای نظریه‌های خود استفاده کرده‌اند. اگر قرار باشد عبارتی به تنهایی بتواند همه اقتصاد کینزی را پوشش دهد، قبول این عقیده است که نوسان‌های اقتصادی در قبال تغییرات سلیقه‌ها و مسائل فنی، عکس‌العمل کارای پارتو^(۵۳) نیستند بلکه ناشی از نوعی شکست گسترده بازار هستند.

ناقص بودن بازارها که به کرات در نظریه‌های کینزی عنوان می‌شود، شکست مرزها و قیمت‌ها به جهت تعدیل فوری برابری عرضه و تقاضا است. به‌طور قطع حرکت کند مرزها و قیمت‌ها در کوتاه‌مدت فرض کلیدی اتفاق نظر دهه ۱۹۶۰ بود و فقدان توجه نظری کافی برای این فرض نیز یکی از شکاف‌های نابودکننده‌ای بود که در اتفاق نظر حاکم پیش آمد و موجب بی‌اعتباری آن گردید. در اینجا براساس تقریباً یک نظم زمانی، تحولات سه گروه از پژوهش‌های جدید را بررسی می‌کنم که هر یک با روش خاص خود تأکید بر شکست قیمت‌ها در تسویه بازارها دارد. بیشتر این پژوهش‌ها به نظر می‌رسد کوششی‌هایی برای تجدید حیات اتفاق نظر گذشته از طریق انجام بعضی از اصلاحات در جهت فراهم کردن مبانی مستحکم نظری خرد، باشند.

□ الف - قیمت‌های ثابت و عدم تعادل عمومی

پس از مقاله پر مغز بارو و هرش گروسمن^(۵۴) (۱۹۷۱)، در دهه ۱۹۷۰ پژوهش‌های زیادی ابزار نظریه تعادل عمومی را به خدمت گرفتند تا چگونگی فعل و انفعالات بازارها را در حالتی که قیمت‌ها در سطوحی غیر تسویه‌کننده بازارها معین شده باشند، بررسی کنند. این نوع پژوهش‌ها مخصوصاً میان اقتصاددانان کلان اروپائی معمول شد، ادموند مالینو^(۵۵) (۱۹۷۷)، جان مول بوئر^(۵۶) و ریچارد پرتس^(۵۷) (۱۹۷۸)، ژان - پاسکال بناسی^(۵۸) (۱۹۸۲). این گروه از پژوهش‌ها با قدرت نشان دادند که اگر قیمت‌ها نتوانند تعدیل گردند، مقادیر چگونه تعدیل خواهند شد و چگونه در شرایط قیمت‌های ثابت، سیاست‌های اقتصادی بر تولید و اشتغال اثر می‌گذارند.

نتیجه قابل توجه این الگوها این است که عملکرد اقتصاد به صورتی تعیین‌کننده بستگی به این دارد که چه بازارهایی با تقاضای اضافی و چه بازارهایی با عرضه اضافی روبرو هستند. بیکاری - یا عرضه اضافی کار - در دو نظام پیش می‌آید. در نظام اول که بیکاری کلاسیکی نامیده می‌شود. بنگاه‌ها می‌توانند همه آنچه را که می‌خواهند در بازار کالاها بفروشند و بیکاری ناشی از آن است که مزد حقیقی خیلی بالاتر از آنست که استخدام سودآور تمامی نیروی کار را ممکن سازد. در نظام دوم که بیکاری کینزی

نامیده می‌شود بنگاه‌ها نمی‌توانند همه آنچه را که می‌خواهند در قیمت‌های جاری به فروش برسانند و بیکاری ناشی از محدودیت مقداری [فروش] در بازار کالاها است. تفاوت میان این نظام‌ها به خوبی بعضی از پرسش‌های مهمی را که در ساخت نظریه‌های کینزی مطرح هستند مشخص می‌سازد. آیا ناقص بودن بازارها که در کسادی‌ها موجب بیکاری گسترده می‌گردد مربوط به بازار کار یا بازار کالاها است؟ اگر هر دو بازار ناقص باشند فعل و انفعالات میان آن دو چگونه خواهد بود. اخیراً این پرسش‌ها مورد توجه گروه دیگری از نظریه‌پردازان کینزی نیز که برنامه‌های تحقیقی کاملاً متفاوتی دارند. قرار گرفته‌اند. بعداً به نظریه‌های گروه اخیر نیز خواهیم پرداخت.

چون الگوهای عدم تعادل عمومی پیش از فروپاشی اتفاق نظر دهه ۱۹۶۰ عنوان گردیده بودند، لذا مستقیماً نیز قصد مرمت شکاف‌هایی را که موجب فروپاشی شده بودند نداشتند. به جهت توجه بیشتر به نتایج قیمت‌های ثابت، الگوهای عدم تعادل عمومی از فرض عدم تعدیل قیمت‌ها برای تسویه بازارها کمک می‌گیرند. در پرتو انقلاب کلاسیکی جدید که به نظر می‌رسد در این سوی اقیانوس اطلس تأثیر بیشتری گذاشته است، کینزی‌های آمریکائی کمتر به جزئیات تعدیل مقداری، تحت شرایط قیمت‌های ثابت علاقمند بوده و کوشش‌های آنها متوجه الگوسازی فرآیند تعدیل قیمت‌ها بوده‌اند.

توجه به مسئله تعدیل قیمت‌ها، ناهماهنگی الگوهای عدم تعادل عمومی را آشکار می‌نماید. این الگوها قیمت‌ها را در اقتصادی که از جهات دیگر کاملاً والرایی است، ثابت فرض می‌کنند. ولی برای تحلیل چگونگی تعدیل قیمت‌ها لازم است قبول کنیم که بعضی از عوامل اقتصادی قیمت‌ها را کنترل می‌نمایند. بنابراین باید فرض قیمت‌پذیری را که در نظریه تعادل عمومی وجود دارد کنار گذاشته و صریحاً کارگزارانی قیمت‌گذار را مانند اتحادیه‌ها یا بنگاه‌هایی را که تا اندازه‌ای در بازار قدرت دارند، در الگوها منظور نماییم. با شروع تفکر در مورد اقتصادی با کارگزارانی قیمت‌گذار، غیرمحمتم به نظر می‌رسد که رفتار چنین اقتصادی همانند رفتار اقتصادی باشد که در آن قیمت‌ها را حراج‌گذار والرایی تعیین می‌نماید ولی حراج‌گذار به

دلایلی نامشخص، ناتوان از تعیین قیمت‌های تعادلی است. بنابراین الگوهای عدم تعادل عمومی که با بارو و گروسمن شروع می‌شوند ممکن است بهترین چهارچوب، حتی برای مسائلی از قبیل تعدیلات مقداری تحت شرایط قیمت‌های ثابت که این الگوها به خاطر آن طراحی شده‌اند نباشند. به بیان ساده، به نظر می‌رسد جدائی مسئله تعدیلات مقداری از مسئله تعدیلات قیمتی امکان‌پذیر نیست.

□ ب - قراردادهای کاری و مزدهای چسبنده

بیشتر کوشش‌ها برای توضیح علت جدائی اقتصاد از حالت آرمانی والراسی متوجه بازار کار هستند. خودکینز تأکید بر کندی حرکت مزدها داشت. بنابراین زمانی که اقتصاددانان غیرمعتقد به انقلاب کلاسیکی جدید، سعی در دفاع از اقتصاد کینزی نمودند، بازار کار اولین موضع طبیعی آنها برای شروع حرکت بود.

الگوسازی بازار کار در بخش مهمی از پژوهش‌ها براساس ناتوانی تسویه بازار کار قرار دارد که این نیز خود به سبب قراردادهای کاری است. در قراردادهای کاری مزدهای اسمی که براساس آن بنگاه‌ها می‌توانند کار را خریداری کنند از پیش تعیین می‌گردند، جو آناکری^(۵۹) (۱۹۷۶)، فیشر (۱۹۷۷)، جان تیلور^(۶۰) (۱۹۸۰). ادعای اولیه این الگوها نشان دادن نهادهای قراردادی است. بسیاری از کارگران تحت پوشش قراردادهای رسمی بوده که از پیش مزد اسمی را تعیین می‌نمایند و به نظر می‌رسد بسیاری دیگر نیز تحت پوشش موافقتنامه‌های غیررسمی با کارفرمایان هستند. گنج‌نابیدن این شواهد در یک الگوی اقتصاد کلان، نتایج مهمی از جهت هدایت سیاست‌های اقتصادی در بر دارد. یکی از نتایج این است که فرضیه نامرتب بودن سیاست‌های اقتصادی که توسط سارجنت و والاس عنوان شده برقرار نمی‌ماند: اگر مزد اسمی در قبال آشفستگی‌های اقتصادی نتواند تغییر کند، در این صورت سیاست پولی که به صورت سیستماتیک در هنگام آشفستگی‌های اقتصادی به خدمت گرفته می‌شود، ابزاری فعال برای تثبیت اقتصادی خواهد بود. به بیانی فشرده، مزد اسمی ثابت موجب می‌گردد که مقام پولی بتواند بر مزد حقیقی و بنابراین بر اشتغال کنترل داشته باشد.

الگوهای مبتنی بر قراردادهای مزد اسمی از سه جهت مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. اولاً وجود چنین قراردادهائی هرگز براساس اصول اقتصاد خرد توضیح داده نشده است. اگر قراردادهای مزد اسمی، عامل نوسان‌های گسترده و غیرکارآ در تولید و اشتغال است چرا کارگران و بنگاه‌ها چنین قراردادهایی را تنظیم می‌نمایند. کارهای نظری زیادی به جهت مطالعه ترتیبات تسهیم بهینه ریسک میان بنگاه‌ها و کارگران انجام گرفته‌اند. واضح است که انعقاد قرارداد به شکل بهینه، خود نمی‌تواند موجب چسبندگی مزدها که الگوهای کینزی از نوع انعقاد قرارداد به آن متکی هستند گردد. از آنجائی که کارگران بیکار ارزش اوقات فراغتشان را کمتر از ارزش کارشان که توسط بنگاه‌ها تعیین می‌شود می‌دانند، تنظیم قرارداد، منافی آشکار و مهم را که می‌توانند از مبادله کار و فراغت حاصل گردند، بلااستفاده می‌گذارند.

ثانیاً علیرغم وجود قراردادهای کاری برای تعیین پیشاپیش مزدهای اسمی، معلوم نیست این مزدها همانگونه که الگوها فرض می‌کنند نقش مهمی در تعیین اشتغال داشته باشند. کارگران بسیاری صاحب مشاغل مادام‌العمر هستند، از دیدگاه یک رابطه بلندمدت، مزدی که در هر دوره پرداخت می‌شود ضرورتاً همانند بازارهای لحظه‌ای، با تولید نهائی کار در همان دوره برابر نیست. در عوض مزد می‌تواند مشابه اقساط پرداختی در نظر گرفته شود. مثلاً بعضی از دانشگاه‌ها حقوق سالانه استادان را به صورت مساوی طی نه ماه می‌پردازند و بعضی دیگر حقوق سالانه را به صورت مساوی طی دوازده ماه پرداخت می‌کنند، ولی قطعاً این تفاوت پرداخت‌ها هیچ ارتباطی با تلاش کاری یا تولید نهائی استادان در طول سال ندارد.

ثالثاً به نظر نمی‌رسد تغییرات مزد حقیقی که همجهت با نوسان‌های اقتصادی است سازگار با الگوهائی باشد که در آنها مزد اسمی از پیش تعیین شده و حرکت در طول یک تابع معمولی کار با شیب نزولی است. در بیشتر این الگوها شوک منفی تقاضای کل، سطح قیمت‌ها را کاهش و مزد حقیقی را افزایش می‌دهد (زیرا مزد اسمی ثابت است) و بنابراین مقدار تقاضای کل کار تقلیل می‌یابد. پس اگر نوسان‌ها ناشی از تقاضای کل باشند، مزدهای حقیقی باید در جهت خلاف این نوسان‌ها حرکت نمایند. ولی براساس ارقام به نظر می‌رسد تغییرات مزدهای حقیقی، رابطه سازگاری با

فعالیت‌های اقتصادی نداشته و شاید قدری نیز همجهت با نوسان‌های اقتصادی باشند. برای مثال در کسادی سخت ۱۹۸۳ که عامدانه ناشی از سیاست پولی انقباضی بود، مردهای حقیقی خیلی متفاوت از مردهای چند سال قبل و یا چند سال بعد نبودند. پیش‌بینی حرکت مردهای حقیقی در جهت خلاف نوسان‌های اقتصادی پدیده‌ای است که نمی‌تواند به آسانی با شواهد موجود سازگاری داشته باشد.

گرچه اقتصاددانان در مورد میزان اهمیت این انتقادات با یکدیگر تفاوت نظر دارند ولی حداقل می‌توان گفت در محافل دانشگاهی، مشکلات الگوهای انعقاد قراردادهای کاری، کینزی‌ها را در موضع دفاعی قرار داده‌اند.

□ پ - رقابت انحصاری و قیمت‌های چسبنده

در دهه ۱۹۸۰ نارضائی از الگوهای که تأکید بر چسبندگی مردهای اسمی داشتند توجه اقتصاددانان کلان کینزی را از بازار کار به بازار کالاها برگرداند. کوشش‌های زیادی صرف بررسی رفتار بنگاه‌های رقابت انحصاری در هنگام تغییر قیمت‌ها شده است. این بنگاه‌ها در هنگام تغییر قیمت‌ها، متحمل هزینه مختصری به نام هزینه‌های فهرست بهاء^(۶۱) می‌شوند مانکیو (۱۹۸۵)، جورج آکرلوف^(۶۲) و ژانت فلن^(۶۳) (۱۹۸۵)، مایکل پارکین^(۶۴) (۱۹۸۶)، اولیور بلانچارد^(۶۵) و کیوتاکی نوبوهیرو^(۶۶) (۱۹۸۷)، جولین روتمرگ^(۶۷) و گارت سالونر^(۶۸) (۱۹۸۷)، لورنس بال^(۶۹)، مانکیو و دیوید رومر^(۷۰) (۱۹۸۹). در بیان ساده، هزینه‌های فهرست بهاء منابع لازم جهت [تهیه و] ارسال فهرست‌های جدید قیمتی هستند. مفهوم دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر هزینه‌های فهرست بهاء، شامل زمان لازم برای تفکر درباره این تغییرات است.

این رشته از پژوهش‌ها جدیدتر از آن هستند تا بتوان در مورد میزان اهمیت اثر آن به داوری نشست و به همین ترتیب هنوز نمی‌توان پیش‌بینی کرد در این زمینه چه مسائلی جدی‌تر گرفته خواهند شد. آنچه که فعلاً روشن است، با معطوف شدن توجه به بازار کالاها می‌توان از سه انتقاد وارد بر الگوی کینزی که مبتنی بر مردهای چسبنده است احتراز نمود.

اولاً الگوهای جدید می‌توانند با توسل به مبانی محکم اقتصاد خرد، ناتوانی

قیمت‌گذاران را به جهت اعاده تعادل نشان دهند. بنگاه‌های رقابت ناقص، انگیزه زیادی برای کاهش قیمت‌ها در هنگام تقاضا برای تولیداتشان ندارند. مثلاً ممکن است به سبب آشفته‌گی‌های گذشته در مورد قیمت‌گذاری انحصاری، در حالی که منافع جامعه (شرط مرتبه اول) در اثر کاهش قیمتی قابل ملاحظه بوده بنگاه (شرط مرتبه دوم) محدود باشند. حال اگر [در چنین شرائطی] بنگاه‌ها باید متحمل هزینه‌های محدودی نیز به لحاظ هزینه‌های فهرست بهاء گردند، علیرغم زیان‌های قابل ملاحظه جامعه که ناشی از چسبندگی قیمت‌ها است، بنگاه‌ها قیمت‌های سابق خود را حفظ خواهند کرد.

ثانیاً برخلاف حالت مزدهای اسمی، بسیاری از قیمت‌های چسبنده آشکارا نقش مهمی در تخصیص منابع دارند. برای مثال غالباً سال‌ها قیمت مجلات و روزنامه‌ها در دهه‌های روزنامه فروشی تغییر نمی‌کند استفن سن چتی^(۷۱) (۱۹۸۶) و بنابراین مشکل بتوان ادعا کرد که این قیمت‌ها فقط پرداخت‌های اقساطی بهای روزنامه در یک دوره بلندمدت بوده و مرتبط به بحث قیمت‌ها نیستند.

ثالثاً براساس الگوهای هزینه‌های فهرست بهاء، جهت تغییرات مزدهای حقیقی ضرورتاً در جهت خلاف نوسان‌های اقتصادی نیستند. هنگامی که چسبندگی قیمتی به عنوان یک عنصر اصلی در توضیح عکس‌العمل اقتصاد به تغییرات تقاضای کل وارد می‌شود، حرکات مزدهای حقیقی می‌توانند همجهت و یا خلاف جهت نوسان‌های اقتصادی باشند. بعلاوه اگر چسبندگی قیمتی با این موضوع که مزدهای مشاهده شده فقط پرداخت‌های اقساطی می‌باشند ترکیب شوند، می‌توان علیرغم نامعین و نامرتب ماندن مسیر مزدها به همان نتایج کینزی دست یافت.

به دلایل فوق، پژوهش‌ها در مورد چسبندگی‌های اسمی از بازار کار به بازار کالاها معطوف گردیده‌اند. البته این نتیجه‌گیری نیز درست نخواهد بود که بگوئیم اکنون دیگر کینزی‌ها تعادل بازار کار را پذیرفته‌اند. بلکه بهتر است گفته شود که اکنون معمولاً پدیده بیکاری با توسل به انواع چسبندگی‌های حقیقی توضیح داده می‌شود. چسبندگی‌های حقیقی مانع از سقوط مزدهای حقیقی برای تعادل بازار کار می‌شوند. در واقع فقط از جهت توضیح چسبندگی‌های اسمی و عدم خشنای پول، تأکید متوجه

بازار کالاها است.

در میان انواع بسیاری از چسبندگی‌های حقیقی بازار کار که مورد توجه قرار گرفته است، احتمالاً الگوهای مزد کارآئی^(۷۲) رایج‌ترین آنها است یلن (۱۹۸۴)، جرمی بالا^(۷۳) و سامرس (۱۹۸۶)، کاتز (۱۹۸۶)، ژوزف استیگلیتز^(۷۴) (۱۹۸۶). ویژگی مشترک این دسته از الگوها این است که بنگاه‌ها در هنگام روبرو شدن با بیکاری دائمی، مزدها را کاهش نمی‌دهند، زیرا چنین تصمیمی موجب کاهش بهره‌وری خواهد شد. دلایل گوناگونی برای توضیح چگونگی اثر احتمالی مزدها بر کارآئی عنوان گردیده‌اند. توضیح جامعه‌شناسی این است که در صورت دریافت مزد کمتر، وابستگی کارگران به بنگاه کاهش خواهد یافت. توضیح دیگر ناشی از انتخاب اشتباه است. بدین ترتیب که مزد کمتر موجب کاهش متوسط کیفیت کار می‌شود. زیرا در صورت پرداخت مزد کمتر، بهترین کارگران استعفاء می‌دهند. رایج‌ترین توضیح مزدهای کارآئی "ظرفه رفتن"^{۸۶} است. چون بنگاه‌ها تلاش کارگران را به صورت کامل کنترل نمی‌نمایند، بعضی اوقات در هنگام کاهش مزدها کارگران در انجام مسئولیت‌هایشان ظرفه رفته و ریسک اخراج خودشان را افزایش می‌دهند. بدین ترتیب که در حالت مزد کمتر، کارگران در صورت اخراج هزینه فرصت کمتری را متحمل شده و بنابراین میزان ظرفه روی را افزایش می‌دهند. در همه نظریه‌های مزد کارآئی، اثر مزدها بر کارآئی موجب می‌گردد در هنگام مازاد عرضه کار، انگیزه بنگاه برای کاهش مزدها کمتر باشد. اگر این اثر بر کارآئی به اندازه کافی زیاد باشد نیروهای معمول رقابتی که موجب حرکت بازار کار به طرف تعادل عرضه و تقاضا می‌شوند، وجود نخواهند داشت.

در مقاله‌ای مهم لورنس بال^(۷۵) و دیوید رومر^(۷۶) (۱۹۹۰) نشان داده‌اند که چسبندگی اسمی ناشی از هزینه‌های فهرست بهاء از طریق چسبندگی‌های حقیقی مانند مزدهای کارآئی تشدید می‌گردند. هزینه‌های فهرست بهاء مانع از سقوط قیمت‌ها در قبال کاهش تقاضای کل می‌گردند و چسبندگی مزدهای حقیقی مانع از سقوط مزدها در قبال افزایش بیکاری می‌گردند. عدم سقوط مزدها، هزینه بنگاه‌ها را بالا نگهداشته و موجب می‌گردد که بنگاه‌ها انگیزه کمی برای کاهش قیمت‌ها داشته باشند. از این رو

چون چسبندگی مزدهای حقیقی فقط منجر به بیکاری کلاسیکی شده و هیچ نقشی برای تقاضای کل قائل نیست به تنهایی کمک کمی به فهم نوسان‌های اقتصادی می‌نماید ولی چسبندگی مزدهای حقیقی به همراه هزینه‌های فهرست بهاء توضیح جدید و محکمی برای عدم تعادل کینزی است.

□ نتیجه:

مقاله را با تشبیه تحولات اخیر اقتصاد کلان به انقلاب کپرنیک در نجوم شروع کردم. ارزش عملی و فوری تحولات ممکن است خیلی محدود باشد ولی بالاخره این تحولات راه فهم عمیق‌تر اقتصاد کلان را نشان خواهند داد. شاید تشبیه صورت گرفته خوش‌بینانه باشد. کپرنیک نه فقط در مورد علت اشتباه بودن تصویر معمول آن زمان بلکه در مورد اینکه تصویر جدید نیز چه شکلی خواهد داشت صاحب‌نظر بود. در دهه گذشته به جهت این فرایند، اقتصاددانان کلان فقط گام اول را برداشته‌اند. در مورد چگونگی برداشتن گام دوم، عدم توافق‌های زیادی وجود دارند. بدون شک انتقاد از وضعیت موجود هر حرفه‌ای آسان‌تر از پیشنهاد بهبود آن است.

ولی به هر جهت در حال حاضر بعضی از تحولات دو دهه گذشته به صورت گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. علیرغم تردید بعضی از اقتصاددانان در مورد عقلانی بودن انتظارات و علیرغم درهم بودن شواهد مربوطه، موقعیت اصل انتظارات عقلانی هم چون اصول حداکثرسازی سود بنگاه‌ها و حداکثرسازی مطلوبیت خانوارها در مباحث روش‌شناسی اقتصاد تثبیت شده است. مباحثه بر سر مسئله قاعده در مقابل تشخیص ادامه دارد ولی عموماً پذیرفته شده است که ناسازگاری زمانی مشکلی برای سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر تشخیص است. به عنوان مهم‌ترین موضوع بنیانی، تقریباً اقتصاددانان کلان پذیرفته‌اند که باید در برنامه پژوهش‌ها، در مقایسه با گذشته، پی‌ریزی اقتصاد کلان بر اصول محکم اقتصاد خرد از موقعیت برتری برخوردار شود. البته در مسئله مهم نوسان‌های اقتصادی به نظر می‌رسد که حرکت به طرف یک اتفاق نظر جدید خیلی محدود است. "کلاسیکی‌های جدید" و "کینزی‌های جدید" هر یک در چهارچوب تصورات مربوط به خود پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند.

در حال حاضر در توضیح نوسان‌های اقتصادی، نظریه پردازان کلاسیکی جدید تأکید بر آشفتگی‌های فنی، جانشینی بین زمانی اوقات فراغت و نوسان‌های اقتصادی حقیقی دارند. در مقابل نظریه پردازان کینزی جدید صحبت از رقابت انحصاری، هزینه‌های فهرست بهاء و مزدهای کارآئی می‌نمایند. به بیان کلی‌تر، در حالی که هنوز کلاسیکی‌ها معتقد هستند که نوسان‌های اقتصادی می‌توانند با الگوهای بازارهای بدون اصطکاک توضیح داده شوند، کینزی‌ها معتقد هستند که ناتوانی بازار به جهات گوناگون برای توضیح نوسان‌های اقتصادی لازم است.

در نهایت تحولات نظری اخیر اقتصاد کلان براساس اثبات امکان استفاده از آنها در اقتصاد کلان کاربردی مورد داوری قرار خواهد گرفت. گذشت زمان موجب خواهد شد مزدهای کارآئی، نوسان‌های اقتصادی حقیقی و دیگر "نظریه‌های تهاجمی" کمتر تازگی داشته باشند و قطعاً پژوهشگران دانشگاهی به مباحث دیگری روی خواهند آورد ولی احتمالاً بعضی از تحولات اخیر به شکلی دائمی، روش تفکر و مباحثه اقتصاددانان همه گروه‌ها را در مورد رفتارها و سیاست‌های اقتصادی تغییر خواهند داد. پس از گذشت بیست سال، خواهیم دید که کدامیک از این تحولات توانائی نجات از مباحثات اولیه را داشته و توانسته‌اند در تصورات اقتصاددانان در مورد نحوه کار دنیای اقتصادی رسوخ نمایند.

- 1 - Mankiw N. Gregory, "Recent Developments in Macroeconomics Very Quick Refresher Course", *Journal of Money, Credit and Banking*, August 1988, Part 2.
- 2 - Moses Abramovitz
- 3 - David Laidler
- 4 - Thomas Mayer
- 5 - National Science Foundation
- 6 - MIT - Penn - Social Science Research Council (MPS)
- 7 - Nicholas Copernicus
- 8 - Ptolemy
- 9 - Heliocentric System
- 10 - Milton Friedman
- 11 - Edmund Phelps
- 12 - Robert Lucas
- 13 - OPEC
- 14 - Heteroscedasticity
- 15 - New Classical Models
- 16 - Nonmarket - Clearing Theory
- 17 - New Keynesian Models
- 18 - John Muth
- 19 - Thomas Sargent
- 20 - Neil Wallace
- 21 - Expectations - Augmented Phillips Curve
- 22 - Stanly Fischer
- 23 - Finn Kydland
- 24 - Edward Prescott

- 25 - *Guillermo Calvo*
- 26 - *Robert Barro*
- 27 - *David Gordon*
- 28 - *Time Incnosistency of Optimal Policy*
- 29 - *Tax Amnesty*
- 30 - *Patent*
- 31 - *Robert Hall*
- 32 - *Efficient Market Hypothesis*
- 33 - *Random Walk*
- 34 - *Marjorie Flavin*
- 35 - *Fredric Mishkin*
- 36 - *John Campbell*
- 37 - *Chris Carroll*
- 38 - *Lawrence Summers*
- 39 - *Euler Equation Methods*
- 40 - *Walrassian Paradigm*
- 41 - *Zvi Hercowitz*
- 42 - *John Long*
- 43 - *Charles Plosser*
- 44 - *Robert King*
- 45 - *Joseph Altonji*
- 46 - *Volker*
- 47 - *David Lilien*
- 48 - *Fischer Black*
- 49 - *Katharine Abraham*
- 50 - *Lawrence Katz*



- 51 - *Kevin Murphy*
52 - *Robert Topel*
53 - *Pareto - Efficient Responso*
54 - *Herschel Grossman*
55 - *Edmond Malinvaud*
56 - *John Muellbauer*
57 - *Richard Portes*
58 - *Jean - Pascal Benassy*
59 - *Jo Anna Gray*
60 - *John Taylor*
61 - *Menu Costs*
62 - *George Akerlof*
63 - *Janet Yellen*
64 - *Michael Parkin*
65 - *Oliver Blanchard*
66 - *Kiyotaki Nobuhiro*
67 - *Julio Rotemberg*
68 - *Garth Saloner*
69 - *Laurence Ball*
70 - *David Romer*
71 - *Stephan Cecchetti*
72 - *Efficiency Wage*
73 - *Jeremy Bulow*
74 - *Joseph Stiglitz*
75 - *Laurence Ball*
76 - *David Romer*

- 77 - *John Hicks*
- 78 - *John Maynard Keynes*
- 79 - *Monetary Business Cycle*
- 80 - *"Real" Business Cycle*
- 81 - *Sectoral Shift Theory*
- 82 - *Classical Dichotomy*
- 83 - *New Keynesian Macroeconomics*
- 84 - *Classical Unemployment*
- 85 - *Keynesian Unemployment*
- 86 - *Shirking*

